

حافظ، سیکلیانوس و گوته؛ تشابه در اندیشه و شعر

دکتر کندیلی*

قبلاً، لازم می‌دانم یاد و خاطره استاد و پدر معنوی‌ام، اریکو خورمن، استاد موسیقی دانشگاه هامبورگ آلمان را که در فراگیری ادبیات عرب و شرق‌شناسی برای من زحمت بسیار کشید گرامی بدارم.

«حافظ و ما، غرب و شرق وجود ندارد.» موضوع مقاله‌ای است که پیرامون آن سخن خواهم گفت. این مقاله شامل سرفصل‌های زیر است:

۱- دلیل انتخاب او انگلوس سیکلیانوس شاعر یونانی و تشریح شباهت‌های اشعار وی با اشعار گوته و حافظ

۲- اشاره به نقاط مشترک بیوگرافی این سه شاعر

۳- ارائه مفاهیم تعدادی از اشعار حافظ

۴- اشاره به موضوعاتی در غزلیات حافظ

۵- توضیح مختصری در مورد مفهوم قلب از دیدگاه حافظ و شعر «قصر امل» وی

۶- گوته، یک فرهنگ زنده و نابغه‌ای خالق، متعلق به تمام عصرها

من به عنوان یک شرق شناس و استادیار دانشکده فلسفه دانشگاه آتن، دیدگاه خود را نسبت به یک شاعر یونانی - که تا حدی در روش و ادبیات خود با گوته و حافظ شباهت دارد - معطوف می‌دارم. شاعر مورد نظر من «اوانگلوس سیکلیانوس» است. گرچه این سه شاعر در عصرهای متفاوتی - حافظ در قرن چهاردهم (۱۳۲۰-۱۳۸۹ م.)، گوته در قرن هجده و نوزدهم (۱۷۴۹-۱۸۳۲ م.) و سیکلیانوس در قرن بیستم - می‌زیسته‌اند، ولی ارتباط نزدیکی بین آنها مشاهده می‌شود. اتفاقات رخ داده در عصر آنان شباهت‌های فراوانی به هم دارد و در نتیجه، تأثیرات مشابهی بر آثار آنان گذاشته است.

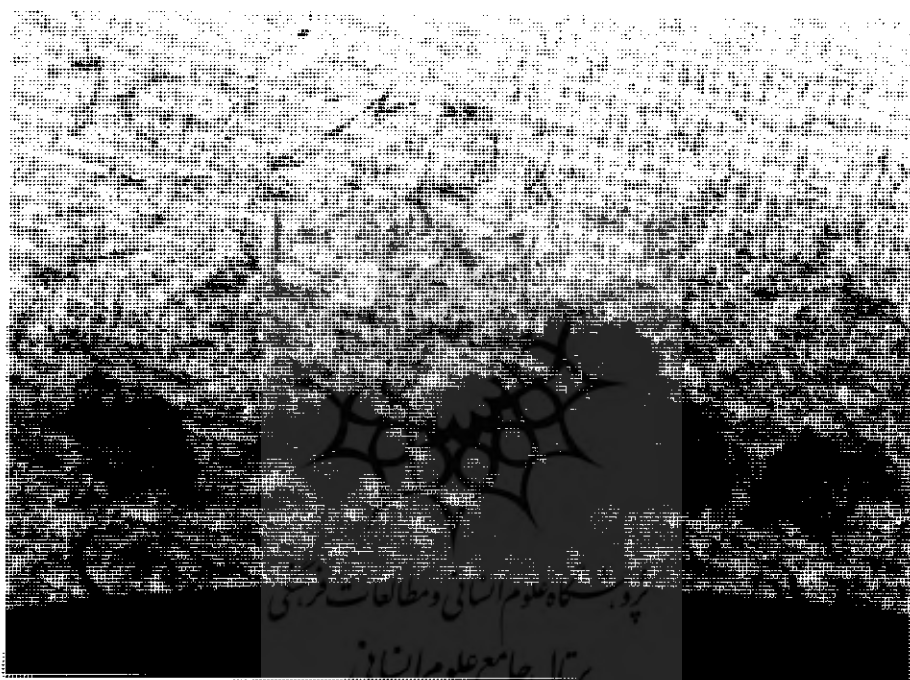
گوته در عصری می‌زیسته که اروپا درگیر انقلابات متعددی بوده و در دوران زندگی سیکلیانوس جنگ‌هایی در دنیا جریان داشته و در عصر حافظ نیز، بغداد - شهر خلاقیت و علم - شاهد درگیری‌های وسیعی بوده و در سال ۱۲۵۸ توسط مغول‌ها به آتش کشیده شده است. در این دوران ایران نیز درگیر جنگ‌های مختلفی بوده و تغییرات سیاسی مهمی در این کشور روی داده که بدون شک بر آثار این شاعر مشهور بی‌تأثیر نبوده است. این شاعران در اشعار خود به دنبال پایه‌ریزی صلح برای جامعه خود و جامعه بشری بوده‌اند و این خواسته آنان در آثار و سخنانشان با عباراتی پیرامون صلح و عدالت که در عمق کلمه، به معنای رسیدن به انسانیت است تجلی دارد. در این زمان بود که عارفان و عالمان دیگری ظهور کردند که از جمله به «ابن عربی» که اسپانیایی الاصل و از دانشمندان بزرگ جهان است می‌توان اشاره کرد. ابن عربی آثار خود را به زبان عربی به رشته تحریر درآورد، همچنین جلال‌الدین رومی که بیشتر آثار خود را به زبان فارسی و برخی را به عربی و دیگر زبان‌ها نوشته است.

گوته، حافظ و سیکلیانوس سه شاعری هستند که آرمان‌های بشری را با استفاده از زبان موسیقی و شعر بیان کرده و به جهانیان ارائه نموده‌اند. این سه شاعر با بهره‌جویی از آمیختن زیبایی‌های طبیعت، در صدد برآمدند تا اسرار هستی را به انسان‌ها معرفی نمایند. من با در نظر گرفتن دیدگاه‌های این انسان‌های بزرگ، سخن خود را ادامه می‌دهم.

با پیدایش زبان، انسان توانست زبانی به نام زبان شعر خلق نماید و طی سال‌های طولانی شکل و فرم خاصی به کلمات بدهد و در قالب شعر، معانی گوناگونی را ابداع و به دیگران القا کند. داستان‌های افسانه‌ای بابل نیز که با زبان‌ها و لهجه‌های متفاوتی

ارائه گردیده، بیانگر خلاقیت انسان در بهره‌گیری از زبانی است که توسط خدا به او عطا شده است.

فرهنگ و تمدن ایرانی که یکی از کهن‌ترین فرهنگ‌های تاریخ است، با استفاده از زبان شعر خدمات ارزنده‌ای به جهانیان ارائه کرده است. کلمه زیبای فردوس از کلماتی است که در زبان فارسی استفاده می‌شود. فردوس در واقع همان بهشت خداست که در آن آب حیات جاری است و در زبان شعر نیز فردوس نوعی آب حیات می‌باشد.



کلمه شعر در فارسی به معنای نوشته‌ای است که نظم خاصی دارد، یعنی در واقع نثر موزون و شعر در عربی یعنی احساس کردن و با احساسات زندگی کردن. در شعر می‌توان بوییدن، لمس کردن، چشیدن، درک کردن و لذت بردن را جستجو نمود و با آن زندگی کرد.

شاعر به کسی گفته می‌شود که با عبارات مناسب، احساس بین انسان، اجسام و محیط را به طور لطیفی بیان نماید و گفتارش از هماهنگی خاصی برخوردار باشد، بنابراین نمی‌توان هر کسی را که گفتارش دارای ردیف و هماهنگی، اما عاری از احساس است، شاعر خواند.

کشور ما یونان، دارای زبانی با ریشهٔ فنیقی است و فنیقی تنها زبانی است که تمام حروف صدادار را در خود جای داده و این امر سبب شده تا به راحتی فرا گرفته شود و بدیهی است برای شعر گفتن هم زبان مناسبی است.

غزل در واقع یک نوع موسیقی است که با ترکیب صداها و تصاویری از طبیعت، حالتی را خلق می‌کند که تا عمق افکار انسانی فرو می‌رود. این سبک شعر، تصاویر متفاوتی از زندگی، زن و طبیعت ارائه می‌کند و مفهومی معنوی به آنها می‌دهد و زیبایی خلقت و آفریدگار را در خیال انسان‌ها به تصویر می‌کشد. غزل، شکل صداها، تصاویر طبیعت و اسامی آنها را بدون روح و به صورت انتزاعی به ما نمی‌رساند، بلکه انسان را با مفهومی آکنده از معنا و معنویت که او را به وحدت هستی مرتبط می‌کند، هدایت و آشنا می‌کند و به حقیقتی که از آن آگاه نبودیم، آگاه می‌سازد، به طوری که متواضعانه از طریق غزل در جستجوی حقایق برمی‌آییم.

حافظ می‌گوید: خاک ره او شدم، به بادم بر داد.

تواضع در مقابل خداوند به خاطر آگاهی داشتن از روز قیامت، باعث خواهد شد که انسان، انسانیت را در هم‌نوع خویش جستجو نماید.

در جایی دیگر می‌گوید: این گل، ز بر هم نفسی می‌آید.

از این دیدگاه است که دنیای فناپذیر به محل عبور و گذرگاهی برای انسان مبدل می‌گردد و خداوند این چنین در شعر تجلی پیدا می‌کند.

سیکلیانوس هم می‌گوید: در تمام اعضاء بدنش حالت مستی هویدا است، غایبی که ظهور می‌کند و در جایی دیگر نیز می‌گوید: در نور اناری رنگ، با دست‌های بلند، فجر را به همراه می‌آورد.

حافظ غزلی با این مضمون دارد: اگر در آفتاب، سراغ سایه می‌گرددی، در جستجوی سایهٔ گل رز باش.

در اشعار معنوی سیکلیانوس هم از خورشید و آفتاب استفاده شده که منظور از خورشید همان انسان و انسانیت است:

بیا خورشید را در آسمان یونان برافرازیم

دیدید که چرخ‌های فلک، چگونه با گل آذین بسته شد

و دیدید که چگونه محور آن در خون فرو رفت.

نور، گل و خون همه دارای رنگ قرمز و کنایه‌هایی موازی در اشعار حافظ و

سیکلیانوس هستند. این عبارات می‌توانند به منظور به خاک تبدیل شدن انسان نیز به کار رفته باشند.

تاریکی شب و سیاهی موی یار، بیانگر حالات و تصاویر خاصی از انسان و تعبیری چون خنده گل و مستی نیز به منظور ارائه تصاویری از عشق، عاشقی و آرزو است. حافظ می‌گوید:

الا یا ایها الساقی، ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها

سیکلیانوس نیز می‌گوید:

نفس کشیدم، به اندازه‌ای که قسمت‌م بود و همه نفس‌هایم به غزل تبدیل شد و

روح‌م را نوازش داد. آن گاه خم

شدم بر روی درختان انگور که

همتای غزل بودند تا شاهد شیرین

آن را بنوشم، اما نیش زنبورهایی

که در اطراف آن بودند، باعث

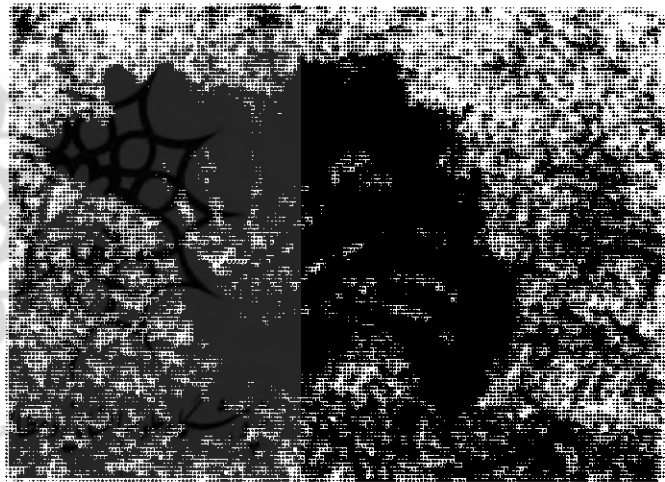
التهاب و شدت ضربان قلبم شد.

همه این اشعار به صورت

سمبلیک چیزی را القا می‌کند و

تصاویری را در ذهن می‌آفریند.

هر سه شاعر در اشعار خود در



جستجوی نحوه رسیدن به خوشبختی، مرگ، عشق، جلال و فناپذیری هستند. از

نظر آنها، مهربانی یا در واقع، ارتباط صحیح انسان‌ها با یکدیگر، تمدن‌ها را می‌سازد و

عشق الهی را به نوع انسان القا می‌نماید.

گوته در اروپای شمالی همچون لورکا در غرب اروپا، اشعار شاعران شرقی را

مطالعه می‌کرد و به خالقان شعر شرقی احترام می‌گذاشت، تا جایی که هر دو، بعضی از

اشعار خود را با استفاده از نام‌های عربی سرودند که از آن جمله می‌توان دیوان دل

تاماریت لورکا و دیوان شرقی - غربی گوته را نام برد.

در قدیمی‌ترین و معتبرترین دانشگاه‌های بیشتر کشورهای اروپایی و به خصوص

اسپانیا و آلمان، مراکز مطالعات شرق‌شناسی وجود دارد. در این اواخر هم، بخش

شرق‌شناسی با تأخیر بسیار، در یونان فعالیت خود را شروع کرد.

در این رابطه، خانم دکتر تئوفریدو با کمک آقای علی وحید مازندرانی که به یونان و یونانیان هم علاقه زیادی داشت، زبان فارسی را یاد گرفت و اشعار شعرای بزرگ ایران را که درباره اسکندر بزرگ نگاشته شده بود به یونانی ترجمه نمود. روابط دیرینه ایرانیان و یونانیان غیرقابل انکار و تفکیک است و نگاه ما به آنان و متقابلاً آنان به ما، توأم با احترام خاصی است.

لازم می‌دانم تا این مطلب را هم اعلام کنم که برای اولین بار در یونان، قسمتی از دیوان حافظ به زبان یونانی ترجمه شده است. این کار با تلاش اینجانب و نظارت و تشویق مستمر آقای سید محمدرضا دربندی، رایزن فرهنگی ایران در کشورمان و با همکاری تعدادی از دانشجویان زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات دانشگاه آتن انجام شده است.

سبک‌های شعری در عصر حافظ عبارت بودند از:

قصیده: سبکی عربی و معمولاً دارای ۳۰ بیت

رباعی: از انواع شعر ایرانی و معمولاً دارای چهار بیت

غزل: نوعی شعر عاشقانه

اشعار حافظ بیشتر به صورت غزل است. از نقطه نظر معنی‌شناسی، غزل یعنی نسبت دادن به چشم غزال (آهو) و به صورت نمادین، برای چشمان معشوقه به کار گرفته می‌شود. در زبان یونانی نیز این عبارت در مفهوم تشریح و توصیف مسائل عاشقی استفاده می‌شود. این نوع شعر با قصیده که به ظاهر به مسائل عاشقانه می‌پردازد، تفاوت کلی دارد. در غزل به روح و معنویات عشق توجه می‌شود و عشق نسبت به معشوق خاص (خدا) مد نظر است. اشعار حافظ انتقادی، شجاعانه، روشن و کوبنده است. وی در سن ۶۹ سالگی دار فانی را وداع گفت، ولی آثارش پس از گذشت ۲۱ سال، به رشته تحریر کشیده شد و این بدان معنا است که حافظ پس از این مدت طولانی، بر دوران جوانی خود مجدداً مهر تأیید زده است. وی تا آخر عمرش به سرودن شعر مشغول بود.

منظور از اشارات حافظ به شراب و عشق، توصیف لذات فردی نیست، بلکه مفهومی روحانی و معنوی دارد. نگاه حافظ به طبیعت و استفاده از نعمت‌های خدا که در این طبیعت زیبا وجود دارد، با توجه به سنت و فرهنگ جامعه خود، برای تشریح

ذات انسان بوده است که تاریخ را می‌سازد. حافظ در تلاش است تا با استفاده از فرهنگ اسلامی، جامعه خود را به طبیعت و طبیعت را متعلق به انسان قلمداد نماید و نشان دهد که همه نعمت‌ها برای انسان آفریده شده است.

وی در پایان اشعارش با تواضع و اطمینان به آثار خود می‌نگرد و اینها مواردی از این

دست است:

- حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است



- حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

- حافظ شب هجران شد و بوی خوش یار آمد

شادیت مبارک باد ای عاشق شیدایی

- بسوخت حافظ و در شرط عشق و جانبازی

هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است

اشعار حافظ در عین سادگی و کوتاه بودن ابیات، دارای پیچیدگی خاصی است؛

زیرا هر کس نسبت به توان علمی خود اشعار را تفسیر می‌نماید. شعر ایرانی، متنوع و نمادین است و بدین ترتیب، در شعر فارسی حروف به صدا و صدا به معنا و ارزش تبدیل می‌شوند.

کلمه قلب در اشعار حافظ قابل توجه است، آربری، یکی از شرق‌شناسان مهم قرون وسطی که به تفسیر اشعار حافظ پرداخته در این زمینه تحقیق جالبی انجام داده است.

قلب یعنی چیزی که تیک - تاک می‌کند و با هر ضربانش، به انسان اجازه ادامه حیات می‌دهد. این چیزی بسیار ساده ولی بسیار با اهمیت است. با استفاده از کلمه قلب، در فارسی و عربی، کلماتی ساخته می‌شود و یا اشعاری سروده می‌شود که معنای کاملاً متفاوتی با این تغییرات جزئی ایجاد می‌شود. این صنعت در زبان عربی و فارسی بسیار رایج و متداول است. مانند کلمه اما و کلمه ماء که اولی به معنای «مگر» و دومی به معنای «آب» است. نمونه دیگر، خود کلمه قلب است: قلب یعنی برگرداندن و واژگون کردن و با جابه جایی حروف آن، به قبل تبدیل می‌شود که دارای معنای کاملاً متفاوتی است.

قلب، به حرکت دایره‌ای نیز اطلاق می‌شود. یعنی یک گردش کامل انجام می‌دهیم و هر چه در اطراف و پشت سر هست را می‌بینیم و به نقطه‌ای که حرکت را آغاز کرد، برمی‌گردیم. در عرفان مسیحی و اسلامی، قلب از عشق می‌سوزد، ذوب می‌شود و دگرگون می‌گردد و بدین ترتیب، زمینه شناخت خدا و تجلی نور هدایت در قلب انسان فراهم می‌گردد. این مفهوم نیز در اشعار حافظ متجلی شده است، زیرا حافظ علاوه بر شاعر، یک عارف نیز بوده است.

اشعار حافظ در سه سطح می‌باشد:

بخش اول استفاده از کلمات که به مفهوم اسلامی، تاریخی و تجربیات شخصی شاعر اشاره دارد که کلماتی همچون فرشته، پیر طریقت، عالم و انسان را به این جهت سوق می‌دهد.

در بخش دوم حافظ با استفاده از کلمات در ادبیات خود جهانی را خلق می‌کند، همچون شعرش با این مضمون:

می‌بریز تا بخورم شراب در زندگی خاکی که عمر در گذر است. این شعر بیانگر این است که انسان علاوه بر تلاش برای داشتن آخرتی بهتر، می‌تواند از نعمت‌های

دنیوی نیز لذت ببرد.

در بخش سوم به بیهودگی زندگی بر روی کرهٔ خاکی، تشنگی انسان برای شناخت و نزدیک شدن به خدا، هویدا شدن خدا در چهرهٔ انسان واقعی و جایگاه بشر در دنیا و زندگی ابدی اشاره دارد.

بدین ترتیب می‌توان گفت: شرق و غرب وجود ندارد و جهانی را که شاعران بزرگ ما معرفی می‌کنند، جهانی ساده است که انسان‌ها در کنار هم و در کمال صلح در آن زندگی می‌کنند. بر مبنای اشعار این شاعر بزرگ، مردم بایستی در کمال آرامش با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. همسایگان چیزی را که دارند، باید با هم تقسیم کرده و در صلح و صفا زندگی کنند. در پایان، بخشی از غزلی از حافظ به نام قصر امل را در تأیید سخنانم برایتان می‌خوانم:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بیار باده که بنیاد عمر بر باد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر

که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجزه عروس هزار داماد است

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد

که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاده است

حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

پانویس:

* استادیار دانشکدهٔ فلسفه دانشگاه آتن.